

# ایران و همسایگانش

روابط دیپلماتیک ایران با  
بریتانیا و ترکیه و روسیه

۱۸۱۵-۱۸۳۰

فریدون آدمیت

ترجمه

شفق سعد

فرهنگ نشر نو  
با همکاری نشر آسیم

## مقدمات

در این فصل مقدماتی کوشیده‌ایم تا یک بررسی تحلیلی عام از روابط ایران با بریتانیای کبیر و روسیه و ترکیه<sup>۱</sup> و نیز پس‌زمینه‌ای از سیاست‌های بین‌الملل جاری ارائه کنیم. این بررسی با استفاده از مجموعه‌ای عظیم از داده‌ها انجام شده است و برجسته‌ترین سرفصل‌های آن زمینهٔ مباحثات را در فصل‌های آتی تشکیل می‌دهد.

ایران طی بخش اعظم قرن هجدهم گرفتار جنگ‌های داخلی و آشوب‌های خانگی، و از هم گسیخته بود. بر اثر آن کشمکش‌ها کشور از لحاظ سیاسی آشفته، از نظر اقتصادی ناتوان و از جنبهٔ اجتماعی از روند دنیای مدرن دور بود. ایران در چنان وضع و حالی در سپیده‌دم قرن نوزدهم بالاخره و ناگزیر به صحنهٔ سیاست بین‌الملل کشیده شد. در آن صحنهٔ سیاسی موقعیت جغرافیایی ایران به آن وزن و اهمیت می‌بخشید، در واقع همین موقعیت جغرافیایی بود که سیر تاریخی ایران را نقش زد.

<sup>۱</sup> ترکیهٔ مدرن در دورهٔ زمانی موضوع این بررسی (۱۸۳۰-۱۸۱۵) بخشی از امپراتوری عظیم عثمانی بود، و هرچاکه مؤلف از ترکیه نام برده است آن امپراتوری را مد نظر داشته است. -م.

ایران که در میانه مسیر اروپا و هند، در شمال با روسیه، در جنوب با خلیج فارس و در غرب با ترکیه هم‌مرز است، گزیری جز ایفای نقشی مهم در رخداد‌های جهان به صورت عام و در سیاست شرق به‌طور خاص نداشت. ایران طی پانزده سال اولیه قرن نوزدهم در ارزیابی دولت‌های اروپایی از جایگاه بالایی برخوردار بود. فرانسه و بریتانیای کبیر هریک مشتاق بودند تا با ایران و علیه دیگری اتحادی برپا سازند. در آن دوران سیاست ایران حول دو مسأله اصلی دور می‌زد: خطری که از جانب تهدید فرانسه متوجه هند بریتانیا بود، و دست‌اندازی‌های روسیه به خاک ایران. معضل نخست سیاست عام فرانسه و بریتانیای کبیر را در قبال ایران تعیین می‌کرد، و دیگری به دلیل ضرورت به کار گرفتن تمهیدات متقابل، بنیادی‌ترین و مؤثرترین انگیزاننده را در پس سیاست خارجی ایران رقم می‌زد.

در واقع همین دست‌اندازی‌های همسایه شمالی که مشکل همیشگی ایران بوده، او را واداشت تا علیه روسیه از مغرب‌زمین طلب یاری کند. هم فرانسه و هم بریتانیا مدتی، و تا زمانی که اوضاع و احوال چنان سیاستی را اقتضا می‌کرد، از آمال ایران پشتیبانی کردند. در ۱۱۸۹/۱۸۱۰ خطر فرانسه علیه هند تا حد زیادی رفع شده بود. از آن زمان تا سقوط ناپلئون نقشی که ایران در سیاست بین‌الملل ایفا کرد اساساً با مقاصد بریتانیای کبیر و هدف نهایی او، یعنی سرنگونی ناپلئون، بستگی داشت. بر همین اساس بود که ایران به ادامه جنگ با روسیه در زمانی که دولت روسیه متحد فرانسه بود، وادار شد؛ و باز به همین دلیل هنگامی که روسیه حمایت خود را از ناپلئون قطع و اتحاد خود را با بریتانیای کبیر احیا کرد، با وساطت مؤثر دولت بریتانیا جنگ‌های ایران و روس خاتمه یافت. در نتیجه روسیه قادر شد تا با فراخواندن نیروهایی که درگیر جنگ با ایران بودند، تمام توان خود را در اروپا و علیه دشمن مشترک روسیه و بریتانیا یعنی ناپلئون به کار گیرد. ایران که مقهور چنان جریان‌های متضادی در سیاست بین‌الملل بود، در تأمین منافع حیاتی‌اش در مشکل‌ترین و پیچیده‌ترین معضل سیاست

خارجی خود، یعنی رابطه با روسیه، مطلقاً ناکام ماند. جنگ طولانی مدت با روسیه (از ۱۸۰۲/۱۸۱۱ تا ۱۸۱۲/۱۸۹۱ با چند وقفه بینابینی کوتاه) خسارات سنگینی به ایران وارد کرد، و در پایان آن جنگ عهدنامه یک‌جانبه گلستان (۱۸۱۳/۱۸۹۲) به ایران تحمیل شد. آن عهدنامه گسترش قدرت روسیه را در سرزمین‌های جنوبی قفقاز تضمین کرد و گرجستان رسماً در روسیه تزاری ادغام شد.

به دنبال بازگشت صلح به اروپا در ۱۸۱۵/۱۸۹۴ و رفع خطر فرانسه برای هند، ایران اهمیت سابق خود را در سیاست اروپا از دست داد. برخورد بریتانیا با مسئله سیاسی ایران نشانه‌های بی‌اعتنایی ظاهر شد و معضل دشوار ایران با روسیه بی‌آنکه ذره‌ای به حل نزدیک شده باشد به حال خود رها شد. دیپلماسی بریتانیا که با چنان علاقه فراوانی آغاز شده بود، اینک صورت انزوای طلبانه کامل به خود گرفته بود، و هرگونه تلاشی برای مقابله با گسترش نفوذ روسیه در ایران عقیم ماند.

در دوره زمانی ۱۸۱۵/۱۸۹۴ تا ۱۸۳۰/۱۲۰۹ مشی اصلی حکومت بریتانیا پیشگیری از بروز امکان هرگونه مناقشه با روسیه در مورد مسئله ایران بود. بریتانیای کبیر در پیروی از این مشی سیاسی چنان انعطاف‌ناپذیر بود که یک بار نماینده بریتانیا به دولت متبوع خود هشدار داد که در ایران «همه چیز دست به دست هم داده تا اسباب بسط نفوذ روسیه فراهم آید»<sup>۱</sup>. طی این دوره سیاست سنتی توسعه‌طلبانه روسیه بیش از هر زمان دیگری در قفقاز فعالانه در عمل بود و سرانجام موفق شد آن منطقه را تحت تسلط خود درآورد.

در حالی که ایران با تهدید دائمی پیش‌روی روسیه مواجه بود، دو گرایش متفاوت در سیاست بریتانیا نسبت به روابط ایران-روسیه آشکارا به چشم می‌خورد: یکی از آن دو در نظرات حکومت بریتانیایی هند بیان می‌شد، و دیگری به داخل بریتانیا یا به اصطلاح دقیق‌تر به وزارت خارجه تعلق داشت.

<sup>۱</sup> F.O.60/25, Willcock to George Canning, 13 February 1825, no.5.

این دو همیشه رفتار مشابهی بروز نمی‌دادند. مقامات دولت در هند به علت نگرانی از پیش‌روی‌های روسیه در شرق عموماً با حمایت مؤثر از آمل ایران موافقت داشتند، ولی وزارت خارجه که نظراتش در ادارهٔ امور غالب و تعیین‌کننده بود سیاست انزوای طلبانهٔ خود را حفظ کرد. بسیار قابل توجه است که نمایندهٔ بریتانیا در ایران به دولت متبوع خود مکرراً دربارهٔ پیش‌روی روسیه در ایران هشدار می‌داد و عواقب زیانبار موضع بی‌تفاوت آن دولت را در قبال مسألهٔ سیاسی ایران گوشزد می‌کرد، ولی آن اخطارها هیچ‌گونه تغییری را در نظرات دربار سنت جیمز ایجاد نکرد.

وزارت خارجه مجبور بود که مشی سیاسی خود را در ایران، با رابطهٔ خود با سن‌پترزبورگ، و سیاست عمومی اروپا هماهنگ کند. تنها از این زاویه دیپلماسی بریتانیا در ایران قابل ادراک است.

از ۱۸۱۵/۱۸۹۴ تا ۱۸۳۰/۱۲۰۹ سیاست در اروپا بیش از پیش با مسألهٔ شرق مشغول بود. مضمون عمدهٔ سیاست خارجی بریتانیا پیشگیری از جنگ بین روسیه و ترکیه با به‌کارگیری تمام طرق قابل تصور و تمهیدات لازم برای مصالحه بود. لاجرم کلیهٔ جنبه‌های هر سیاست، یا هر حرکت، که محتمل بود به این اندیشهٔ مرکزی در دیپلماسی بریتانیا آسیب برساند، باید بازبینی می‌شد.

بریتانیای کبیر در پیروی از این مشی سیاسی، هنگامی که دریافت هرگونه میانجیگری آن دولت از جانب سن‌پترزبورگ قاطعانه رد خواهد شد و دولت روسیه بالطبع خواهان آزادی عمل در مراودهٔ خود با ایران است، لاجرم بریتانیا نیز از هرگونه مداخله در کشمکش‌های ایران و روس پرهیز کرد.

اشتیاق به همکاری با روسیه در سیاست اروپا، بریتانیا را بیشتر ترغیب کرد تا پیمان اتحاد خود با ایران را بازبینی کند و بندهایی را که همواره محل اعتراض روسیه بود، نادیده گیرد. این بندها که بریتانیا را متعهد می‌کرد برای ایجاد یک نیروی دریایی در دریای خزر با ایران مشارکت کند، و نیز آنهایی

که به ایران حق می‌داد تا در صورت هرگونه تجاوز از بریتانیا تقاضای کمک مالی و نظامی کند، کاملاً ملغی شدند.

در ایران، معضل روسیه نه تنها بر رابطه آن کشور با بریتانیا سایه می‌انداخت، بلکه باید آن را مؤثرترین عامل تأثیرگذار در سیاست ایران با ترکیه و همچنین اتریش به حساب آوریم.

بیم از روسیه موجب شد هنگامی که جنگ بین روسیه و ترکیه اجتناب‌ناپذیر می‌نمود (۱۸۲۱/۱۲۰۰)، ایران موضع مشترکی با روسیه تزاری علیه امپراتوری عثمانی اتخاذ کند. هدف ایران از سیاست اتحاد با روسیه، کسب برخی امتیازات در گفتگو بر سر مسائل مرزی با آن کشور بود، و اینکه روسیه را متقاعد سازد تا در قبال ایران سیاستی آشتی‌جویانه پیش گیرد.

شکست آن سیاست از سویی و هراس فزاینده از روسیه از سوی دیگر ایران را واداشت تا برای ایجاد اتحادی دفاعی-تهاجمی با ترکیه تلاش کند. این سیاست نیز غیرعملی از کار درآمد، نخست به علت فقدان تفاهم واقعی بین ایران و ترکیه، و دیگر تلاش‌های بریتانیا برای جلوگیری از ایجاد چنان اتحادی.

مشى عمومى سياست بریتانیا در قبال رابطه ایران و ترکیه برقراری صلح و بهبود رابطه دوستانه بین آن دو دولت بود. این سیاست تا حد زیادی در خاتمه دادن به جنگ‌های ایران و ترکیه و انعقاد عهدنامه صلح ارزروم (۱۸۲۳/۱۲۰۲) دخیل بود. در عین حال، باید از هرگونه پیشرفت چشمگیر در بهبود و گسترش رابطه آن دو کشور ممانعت به عمل می‌آمد. هرگونه پیمان اتحادی بین ایران و ترکیه برای مشى اصلی دیپلماسی بریتانیا زیان‌آور تلقی می‌شد، که احتمال داشت روس‌ها را برآشوبد، ترکیه را در دامان خطر اندازد، و مانع تحقق نقشه‌های بریتانیا گردد که تمام توان و نفوذ خود را برای جلوگیری از جنگ بین ترکیه و روسیه به کار گرفته بود.

در واقع همین محرکه پنهان سیاست خارجی بریتانیا بود که سفیر بریتانیا در استانبول را ترغیب کرد تا برای کان‌لم‌یکن کردن پیشنهاد ایران

برای اتحاد نظامی با ترکیه نهایت فشار خود را اعمال کند. این سیاست کاملاً با دیپلماسی روسیه مطابقت داشت که براساس جدا نگه داشتن ایران و ترکیه از یکدیگر بنا شده بود. در واقع هرگونه اتحاد احتمالی بین آنها اقدامی خصمانه علیه روسیه تلقی می‌شد.

معضل روسیه همچنین در تلاش‌های ایران، هر چند ناکام، برای برانگیختن علاقه قدرت بزرگ دیگری، یعنی اتریش، در امور خویش و برقراری اتحاد با آن مؤثر بود. هر چند که پرنس مترنیک با آمال ایران همدلی نشان می‌داد، ولی چنان توافقی را موافق طبع زمانه نمی‌دانست. چنان توافقی ممکن بود به رابطه اتریش و روسیه آسیب رساند، آن هم در زمانی که به تازگی در کنگره اکس لاشاپل تمام کشورها به تفاهم رسیده بودند و همه دورانی صلح‌آمیز را انتظار می‌کشیدند.

از این رو باید گفت وضعیت عمومی بین‌الملل کمترین مساعدت را با آمال ایران داشت و در عمل دست روسیه را در مرادوات خود با ایران باز گذاشته بود. ایران محروم از حمایت بریتانیا، ناکام در ایجاد یک اتحاد با اتریش - در حالی که دیگر هیچ جاذبه‌ای برای فرانسه نداشت - و ممنوع از انعقاد پیمان اتحاد با ترکیه که تنها کشوری بود که با آن برخی علایق مشترک داشت، می‌بایست به‌تنهایی با سیاست توسعه‌طلبی روسیه مقابله می‌کرد، که سرانجام در ۱۸۲۶/۱۲۰۵ به مقابله نظامی بین آن دو منتهی شد. آن جنگ که عواقبش از هر جنگی که ایران تاکنون با همسایه شمالی خود درگیر آن شده بود، فاجعه‌بارتر بود با عهدنامه ترکمانچای خاتمه یافت. این عهدنامه وضعیت را در دریای خزر و منطقه قفقاز از بنیان متحول کرد و آن دو به ترتیب به دریایی روسی و استانی از روسیه تبدیل شدند؛ و مشکل بتوان گستردگی اهمیت سیاسی و اقتصادی آن را مبالغه تصور کرد، از آن روی که از آن زمان تاکنون در روند روابط ایران با اروپا تعیین‌کننده بوده است.

در همان زمانی که روسیه می‌کوشید تا بر منطقه قفقاز و دریای خزر تسلط یابد و نهایتاً حاکمیت خود را در شمال ایران برقرار کند، نفوذ

بریتانیا در خلیج فارس، که شاخه‌ای از اقیانوس هند به حساب می‌آید، به نحو چشمگیری افزایش می‌یافت. بی‌ثباتی در خلیج فارس، و گسترش راهزنی دریایی، که هر دو از عواقب بلافصل غیبت نیروی دریایی قدرتمند ایران در خلیج بود، صحنه را برای بسط قدرت و نفوذ بریتانیا در آنجا آماده کرده بود.

تحکیم برتری بریتانیا در دریاهاى شرق و برقراری ارتباطات آزاد با هند به منظور گسترش تجارت در شرق، دو محرکه‌ای بود که سیاست هند بریتانیا را درباره‌ی خلیج تعیین می‌کردند. مبارزه بریتانیا برای قلع و قمع راهزنی دریایی و تأسیس یک پایگاه نظامی در خلیج فارس لشکرکشی سرنوشت‌ساز بریتانیا را در ۱۸۱۹/۱۱۹۸ موجب شد. آن رخداد وضعیت سیاسی را در خلیج فارس از بنیان متحول کرد و این منطقه پس از آن در عمل بخشی از آب‌های انگلیسی به حساب می‌آید.

آنچه در اهمیت دوره‌ی زمانی بین ۱۸۱۵/۱۱۹۴ تا ۱۸۳۰/۱۲۰۹ در تاریخ قرون اخیر ایران گفته شود نباید مبالغه به شمار آید. ایران که در سستی و سکون به سر می‌برد در معرض دو سیاست جداگانه توسعه‌طلبانه در شمال و جنوب خود قرار گرفت. در شمال از سوی روسیه تزاری که به امپریالیسم نظامی و سنتاً تشنه‌ی کشورگشایی خود شهره بود، و در جنوب از سوی بریتانیا که بیشتر مشتاق بود تا از هند حمایت کند. تاریخ هیچ‌گاه از حرکت باز نمانده است به‌ویژه در دنیای سریعاً رو به تحول قرن نوزدهم و هنگامی که امپراتوری‌های بریتانیا و روسیه هنوز در حال رشد بودند. استقرار حاکمیت روسیه در قفقاز و دریای خزر و برقراری سلطه بریتانیا در خلیج فارس نیز فقط ادامه‌ی شکوفایی گسترش اروپا بود - روندی تاریخی که در آن دوره در ایران به نقطه‌ی اوج خود رسیده بود.

در آن دوران ایران در آخرین نبردهای خود در شمال و جنوب شکست خورد و تمام تلاش‌هایش برای تأمین موقعیت خود کاملاً ناکام ماند و بهای سنگینی نیز برای آن پرداخت: دو دریا در شمال و جنوب که روزگاری



بهترین محافظش محسوب می‌شدند به پایگاهی برای تجاوز و منشأ ضعف آن تبدیل شدند.

برقراری سلطهٔ روسیه در شمال و بریتانیا در جنوب در آستانهٔ دههٔ سوم قرن نوزدهم نشانگر گشایش دورانی جدید در تاریخ ایران بود. از آن زمان هم‌وردی بین دو قدرت بزرگ آغاز شد و هریک با دیگری رقابت می‌کرد تا قدرت بیشتری در ادارهٔ امور ایران اعمال کند. و شواهد موجود حاکی از آن است که اگر یک عامل متقابل قادر وجود نداشت، روسیه توسعهٔ ارضی خود را به سمت خلیج فارس که همواره آرزوی قلبی‌اش بود، ادامه می‌داد. این عامل متقابل نه از توانمندی ذاتی ایران، بلکه از فشارهای خارجی تشکیل شده بود. نفوذ بریتانیای کبیر عاملی قدرتمند بود که تعادل را برقرار می‌کرد. اگر چه ایران استقلال ظاهری خود را حفظ کرده بود، ولی فقط وضعیت یک دولت حائل بین دو قدرت بزرگ را داشت.

## سازوکار سیاست خارجی ایران

مقصود از این فصل ارائه تحلیلی از چگونگی اداره و سازمان تشکیلاتی دیپلماسی ایران است. عوامل اصلی در تدوین سیاست‌های ایران بدین قرار بود: پادشاه، وزرا،<sup>۱</sup> ولیعهد که والی آذربایجان بود، و شاهزاده ارشدی که والی فارس بود. هریک از آنان سهمی در تصمیم‌گیری‌ها در سیاست خارجی داشتند. در اینجا کوشیده‌ایم که میزان نفوذ هریک از عوامل دخیل را بیابیم و ارزیابی کنیم. مطبوعات و پارلمان وجود نداشتند.

افکار عمومی که از طریق نهادهای مذهبی منعکس می‌شد نفوذ قابل توجهی در اداره سیاست خارجی اعمال نمی‌کرد،<sup>۲</sup> جز در چند مورد

<sup>۱</sup> درباره وجود «هیأت دولت» به معنای رایج در ساختار حکومتی اروپایی در آن دوره نمی‌توان سخن گفت و باید از به کار بردن این اصطلاح پرهیز کرد.

<sup>۲</sup> در دربار ایران روحانی عالی‌رتبه‌ای وجود داشت که مفتی نامیده می‌شد، ولی فاقد قدرت عظیمی بود که صاحب آن عنوان در ترکیه در اختیار داشت. زمانی سفیر بریتانیا در تهران نوشت که «روحانیت در ترکیه مالک تاج و تخت است. در ایران تاج و تخت مالک روحانیت است. در استانبول مفتی با صدور یک فتوا حکمران را سرنگون می‌کند؛ در تهران، شاه اگر بخواهد، می‌تواند مفتی را اعدام کند و هیچ‌کس بدان اهمیت نمی‌دهد یا به آن فکر نمی‌کند.»

نک: Sir Harford Jones, *Mission to the Court of Persia*, p.407.

منفرد که هیجانات سیاسی با شور مذهبی همراه شد و تا حدی تأثیرگذار بود.<sup>۱</sup>

حکومت ایران از حیث ساختار «سلطنت مطلقه» بود و حقوق الهی پادشاه قابل تردید و پرسش نبود. از جنبه نظری شاه بالاترین مقام قانون گذاری و اجرایی بود، ولی در عمل مناسب تر آن است که نظام حکومتی ایران را «حکومت شخصیت» بنامیم، بدین معنی که قدرت فائقه برای اداره امور دولتی همواره در دستان کسی قرار داشت که شخصیت مقتدر او دیگران را تحت الشعاع قرار می داد. چنانچه وزیری از شخصیت مقتدری برخوردار بود که حکمران فاقد آن بود دیگر وقعی به مخدوم خود نمی نهاد و خود امور دولتی را مستقلاً پیش می برد.

به دفعات پیش می آمد که چنین وزرایی نظرات شخص پادشاه را نادیده می گرفتند و گاه حتی در رفتار خود با او بی اعتنایی می کردند. در مقابل، وزرایی هم وجود داشتند که فقط ابزاری برای اجرای اوامر پادشاه بودند و با آنکه نظراتی صددرصد مخالف نظر شاه داشتند، حتی سر سوزنی از دستوراتش عدول نمی کردند. ماهیت رابطه شاه با ولیعهد خود نیز در اصول بسیار مشابه بود. ولیعهدی همچون عباس میرزا در امور دولت نفوذ همه جانبه ای اعمال می کرد و غالباً مشی سیاسی مستقلی را پی می گرفت. در حالی که مدت زمانی بعد هنگامی که یکی از نوه های شاه برحسب سنت به والیگری و حکمرانی کل آذربایجان منصوب شد، منصبی که معادل با ولایت عهدی بود، اجازه نداشت بدون موافقت شاه حتی آن استان را ترک کند، و از سیاست های دربار پدر خود کاملاً بی خبر بود.

بنابراین، چنین استنتاج می کنیم که میزان تأثیری که هریک از عوامل در شکل دادن به سیاست خارجی ایران ایفا می کرد مطابق با قدرت

<sup>۱</sup> در ۱۲۰۵/۱۸۲۶ و در زمانی که روابط ایران و روسیه دوره ای سرنوشت ساز را از سر می گذراند، عامه روحانیت در ایران متفقاً گرد رهبر خود جمع شدند و شاه را واداشتند تا فرمان جهاد دست به اسلحه برد. نک: F.O.60/27, Willock to Canning, 15 July 1826, no.14.

نسبی شخصیت‌ها بود و نه اهمیت مقام آنان. به همین ترتیب در مورد سیاست‌سازان نیز بسیار مهم است که شخصیت هدایت‌کنندگان دیپلماسی شاه مورد توجه قرار گیرد. ضرورت این مسأله در مورد ایران بیشتر به چشم می‌آید، چرا که انگیزه‌های شخصی و علایق سیاستمداران آن بیشتر از حد معمول در امور اجتماعی تأثیر داشت.

فتحعلی‌شاه (۱۸۳۴-۱۲۱۳/۱۷۷۱-۱۱۵۰) برادرزادهٔ آقامحمدخان، خواجهٔ بنیانگذار سلسلهٔ قاجار، توسط عمویش در تشکیلات امور عامه به کار گمارده شد و چند سال پیش از مرگ آقا محمدخان، منصب پراهمیت والیگری فارس را بر عهده گرفت. سیاستی که آقامحمدخان برای تضمین جانشینی برادرزادهٔ خویش در پیش گرفت، توسل به کشتار برای از بین بردن تمام کسانی بود که کوچک‌ترین تمایلی برای مناقشه در حق آن شاهزاده نشان دادند. چنین شیوه‌ای در زمامداری تنها از پادشاهی خونریز و بیرحم همچون بنیانگذار سلسلهٔ قاجار برمی‌آمد.

فتحعلی‌شاه در ۱۱۷۷/۱۷۹۸ جانشین عموی خود شد و تا زمان مرگش مستبدانه سلطنت کرد. در دوران زمامداری او ایران که در دیپلماسی اروپایی تجربه‌ای نداشت در غوامض امور بین‌الملل سردرگم شد. نقشی که او در سیاست خارجی کشور خود بازی کرد در رابطه با بریتانیا برجسته‌تر بود؛ اما در رابطه با روسیه ولیعهد صاحب‌اختیار مطلق بود. پس از قتل حاجی ابراهیم‌خان، نخستین صدراعظم وی که استعدادی خارق‌العاده ولی خصوصیات فردی فوق‌العاده خطرناکی داشت، شاه بیش از پیش مهار فرماندهی را در مسائل خارجه به دست گرفت. با وجود این، سیر وقایع نشانگر این واقعیت مهم است که پس از ۱۱۹۴/۱۸۱۵ نفوذ پادشاه بسیار کاستی گرفت و سلطهٔ روزافزون ولیعهد در سیاست خارجی جایگزین آن شد. ولی این نکته را باید همواره در ذهن داشته باشیم که تمام ساختار مملکت بر نهاد سلطنت و هالهٔ اسرارآمیز آن متکی بود. فتحعلی‌شاه به گواهی همگان به‌غایت ممسک بود. شعور و هوش او در حد متوسط بود

ولی در مسائل و معاملات مالی فقط به منفعت خویش می‌اندیشید. یکی از فرستادگان انگلیسی دربارهٔ او نوشت که «کسانی که در سایر موارد نفوذ فراوانی بر افکار او دارند، همه معترف‌اند که در کاستن از عطش او به مادیات عاجزند»<sup>۱</sup>. سوی ولیعهد، وزرا و نمایندگان بریتانیا کسی دیگر آگاهی نداشت که شخصیت ممسک او چه مشکلات فوق‌العاده‌ای برای ادارهٔ امور مالی مملکت، حتی در بحرانی‌ترین لحظه‌های تاریخ کشور، بر فرزند و وارث تاج و تختش تحمیل کرد.

پس از شاه در دربار تهران، صدر اعظم بود. او دست راست شاه بود و معمولاً در بسیاری موارد مسئولیت امور خارجه بر دوش او بود و مذاکرات دیپلماتیک رسماً از طریق او انجام می‌گرفت. نمایندگان بیگانه را به حضور می‌پذیرفت، با آنان معارفه می‌کرد و مکاتبات را انجام می‌داد. اگر شخصی فعال و پرکار بود و خدمت به ولی‌نعمت خود را از جان پذیرا بود، در رأس تمام ادارات مملکت قرار می‌گرفت، و الا آن اختیارات عظیم بین تعدادی از وزرا تقسیم می‌شد.<sup>۲</sup> نه فقط مقام، بلکه جان و مال آن وزرا همیشه در معرض خطر قرار داشت.

میرزا شفیع از ۱۸۰۱/۱۸۰۰ تا زمان مرگش در ژوئیهٔ ۱۸۱۹/۱۸۱۸<sup>۳</sup> منصب صدارت اعظم را در اختیار داشت، و این مدت در مورد هیچ صدراعظم دیگری سابقه ندارد. او برای ولی‌نعمت خود چاکری خوب و فرمانبر بود و هوش معمولی داشت که بهترین دلیل برای توجیه مدت طولانی صدارتش است. تنها دو تن دیگر از وزرای شاه به‌واقع با میرزا شفیع در قدرت سهیم بودند: میرزا ابوالحسن‌خان (بعدرتر، نخستین وزیر خارجه) و میرزا عبدالوهاب. میرزا شفیع در مسائل خارجی چندان نفوذی نداشت و به مرور زمان نفوذش کاهش نیز یافت. سن زیاد و برخی ناتوانی‌های جسمی

<sup>۱</sup> F.R.P., vol.42, Macdonald to Governor General of India, 5 March 1828.

<sup>۲</sup> Sir John Malcolm, *History of Persia*, vol.2, pp.308-309.

<sup>۳</sup> F.O.60/14, Willock to Castlereagh, 25 July 1819.

و ذهنی‌اش دست به دست هم دادند و او را از انجام وظایف محوله منصب خود با شور و قدرت لازم، بازداشتند. دو وزیر دیگر نقشی پراهمیت‌تر در هدایت سیاست خارجی بازی می‌کردند.

میرزا عبدالوهاب که لقب معتمدالدوله بدو اعطا شد در دربار شاه چهره‌ای ممتاز و بسیار محترم بود. او ادیبی برجسته و شاعر و نویسنده‌ای معتبر محسوب می‌شد. رفتاری موقر و مَنشی خوشایند داشت، در گفتگوها سرزنده ولی در اجرای امور تقریباً اهل مسامحه بود، و در مقام مشاور اعظم شاه «نفوذ فراوان»<sup>۱</sup> بر افکار ولی‌نعمت خود داشت. اداره تمامی مکاتبات شاه در امور کشوری بر عهده او بود که طی آن استادی خویش را در سبک ادبی متکلف و مطمئن نشان داده است<sup>۲</sup>، گرچه در آن کمترین نشانی از منطقی موجود در زبان دیپلماتیک اروپایی دیده نمی‌شود.

در ۱۱۸۸/۱۸۰۹ بنا شد میرزا عبدالوهاب (نشاط) به‌عنوان سفیر به دربار سنت جیمز فرستاده شود<sup>۳</sup>، ولی شاه به‌زودی نظر خود را تغییر داد و میرزا ابوالحسن را بدان سمت برگزید. گرچه نشاط مطمئناً از همکار خود که در اروپا بسیار مضحک عمل کرد، نماینده بهتری برای ایران می‌بود. می‌گویند که معتمدالدوله با بریتانیا همدلی داشت و هر زمان که نماینده بریتانیا از او درخواستی می‌کرد با حسن نیت مورد لطف او قرار می‌گرفت.<sup>۴</sup> میرزا ابوالحسن خان خواهرزاده حاج ابراهیم خان صدراعظم مقتدر آقامحمدخان و سپس جانشین او فتحعلی‌شاه بود. پس از آنکه حاج ابراهیم

<sup>۱</sup> B.M.add.M.S.33841, *The Diary of James Morier*, vol.3, p.116.

<sup>۲</sup> پاره زیر برگرفته از مقدمه عهدنامه ۱۸۱۲ بین ایران و بریتانیا نمونه‌ای است از زبان دیپلماسی در ایران: «این خجسته اوراق دسته گلی است که از گلزار بی‌خار وفاق رسته و به دست وکلای حضرتین علیتین به رسم عهدنامه مفصل بر طبق صدق خلوص پیوسته می‌گردد.» یک مثال دیگر را در نامه‌ای می‌توان یافت از شاه ایران به شاهزاده نایب‌السلطنه: «مادام که نسیم صبحگاهی دنیا را نشاط بخشد، باشد که سربلندی و افتخار آن برادر همایونی و محترم ببالد بی‌هیچ نقصانی در شکوه و جلال.» نک:

*The Letters of King George IV*, edited by A. Aspinall, vol.2, p.202.

<sup>۳</sup> F.R.P., vol.30, p.120.

<sup>۴</sup> F.O.60/14, Willock to Castlereagh, 15 June 1819.

مورد غضب پادشاه قرار گرفت، بی‌مهری ملوکانه نزدیکان و خانواده او را نیز شامل شد. میرزا ابوالحسن در گیر و دار امواج غضب ملوکانه محبوس و از تمام مناصب خود عزل شد تا سرانجام به هند سفر کرد. سه سال در آنجا به سر برد و تا حدی زبان انگلیسی را آموخت. پس از آنکه مجدداً مورد لطف سلطان قرار گرفت به دربار بازگشت.<sup>۱</sup> میرزا ابوالحسن خان دوبار سفارت در انگلستان و یک بار در سن پترزبورگ را به عهده داشت، و همچنین به عنوان مذاکره کننده اصلی ایران در توافقنامه نهایی ایران با روسیه در ۱۱۹۲/۱۸۱۳ در رخدادهای حیاتی دیپلماتیک برای کشور خود شرکت داشت. آرزو داشت که در نقش وزیر خارجه ظاهر شود، ولی فعالیت‌هایش تا حد تهیه مقدمات کار با بریتانیا تنزل یافت، و حتی در همان محدوده نیز میرزا عبدالوهاب بر او نظارت می‌کرد.

برای اولین بار در ۱۲۰۳/۱۸۲۴ بود که «وزارت امور خارجه» به عنوان وزارتخانه‌ای مستقل در دولت و با چنین عنوانی تأسیس شد<sup>۲</sup>، و در ۹ اوت همان سال (۱۸ مرداد ۱۲۰۳) میرزا ابوالحسن به عنوان نخستین وزیر امور خارجه منصوب شد، و آن منصب را تا زمان مرگ خویش در ۱۲۲۶/۱۸۴۷ حفظ کرد.<sup>۳</sup> میرزا ابوالحسن خان پیش از آن حقوقی برای وزارت دریافت نمی‌کرد<sup>۴</sup>، ولی از ۱۱۸۹/۱۸۱۰ مقرری‌ای برابر هزار روپیه در ماه از طرف حکومت بریتانیایی هند برای او وضع و مقرر شد تا زمانی که «رفتار او موجب رضایت خاطر» حکومت بریتانیا بود آن مقرری پرداخت شود.<sup>۵</sup> ولی به نظر نمی‌رسد که همواره از مشی سیاسی حکومتی که مقرری‌اش را می‌پرداخت، تبعیت کرده باشد. او هرچند که رسماً از بریتانیا مقرری دریافت می‌کرد، ولی پس از انتصاب به سمت وزیر امور خارجه غالباً

<sup>۱</sup> Fowler, *Three Years in Persia*, vol.1, pp.67-69.

<sup>۲</sup> F.O.60/24, Willock to Canning, 11 August 1824.

<sup>۳</sup> H.L. Rabino, *Diplomatic Officers of Britain and Iran*, p.72.

<sup>۴</sup> J.B. Fraser, *Journey to Khorassan*, p.152.

<sup>۵</sup> F.O.60/118, Secret Committee to Governor General, 7 July 1810.

و اداری می‌شد نظراتی مخالف نظر بریتانیا ابراز کند و بیم داشت این شک را برانگیزد که منافع کشور خود را در برابر تعهداتش به حامیان خارجی اش فدا کرده است.<sup>۱</sup>

پس از فوت میرزا شفیق تا مدتی منصب صدراعظمی بلا تصدی باقی ماند. نامزدهای احراز آن مقام میرزا عبدالوهاب و میرزا بزرگ، وزیر عباس میرزا، بودند. نامزدی میرزا بزرگ مورد حمایت ولیعهد بود که همواره تمایل داشت وزیری پرنفوذ در دربار داشته و از طریق او خواسته‌های خود را به شاه تحمیل کند یا دست کم در آنجا سخنگوی او باشد. شاه در واگذاری اختیارات فراوان به کسی که می‌پنداشت خاصه منافع ولیعهد را بر شخص شاه ارجحیت می‌نهد، احتیاط به خرج می‌داد. مضافاً که حضور میرزا بزرگ در مقام وزارت عباس میرزا بیش از آن ضروری بود که بتوان او را از شورای آذربایجان، که در آن زمان برای قلمرو پادشاه اهمیتی حیاتی داشت، انتقال داد. لیکن شاه به قصد سرپوش گذاشتن بر تمام فشارهای خارجی، دور از انتظار همگان محمدحسین خان نظام‌الدوله را به صدارت برگزید. انتصاب شخصی عامی که به‌واقع سال‌ها بود در مسائل اداری و سیاسی کشور حضوری نداشت به‌حق تعجب فراوانی برانگیخت. گرچه میرزا عبدالوهاب در تلاش برای کسب مقام صدارت عظمی ناکام ماند، ولی محبوبیت خود را نزد مخدومش از دست نداد، همچنان موقعیت خود را به‌عنوان مشاور مخصوص شاه حفظ کرد، و اعتقاد عام بر آن بود که اداره و ظایف خاص صدراعظم نیز بر عهده او بود.<sup>۲</sup> در تهران میرزا عبدالوهاب هدایتگر مذاکراتی بود که درباره سیاست خلیج فارس در خلال دوره زمانی حیاتی ۲۳ - ۱۲۰۲/۱۸۱۹ - ۱۱۹۸ جریان داشت و در واقع همگان به او به چشم وزیر امور خارجه می‌نگریستند.<sup>۳</sup> در مجموع، خود فتحعلی شاه بود که

<sup>۱</sup> F.O.60/24, Willock to Lord Amherst, 5 November 1824.

<sup>۲</sup> F.O.60/14, Willock to Castlereagh, 25 July 1819.

<sup>۳</sup> F.O.60/22, George Willock to Canning, 10 November 1823.